

تعریف فلسفه

از نظر فیلسوف ابن سینا بلخی

-۲-

اخوان الصفا برای فلسفه آغاز، میانه و انجام می قائل اند و گویند آغاز فلسفه محبت علوم و میانه آن شناخت حقائق موجودات بقدر توان انسانی و انجامش گفتار و کردار موافق با دانش است (۱۵) و فلسفه در نظر آنان عبارت است از تشبه بخداوند با انداز : توان السالی و مقصود از این همانندی آن است که آدمیزاده سعی کند نادر گفتار خویش از دروغ دوری جوید و در اعتقاد خود از باطل اجتناب کند و در معلومات از خطا، در اخلاق از زشتی، در افعال از بدی، در اعمال از لغزش و در صفت خود از نقص برکنار باشد آنسان که خداوند چیز راست بگوید و چیزی نگوید (۱۶) فارابی نیز درباره کردار فیلسوف همین عقیده را داشت و می گفت اعمالی را که فیلسوف باید انجام دهد تشبه بخداوند به انداز : توان انسانی است (۱۷) :

نابدینجا تعریفات بعضی از اسلاف ابن سینا را نقل کردیم و کنون نوبت آن است که بدگر تعریف وی بپردازیم. اگرچه ابن سینا آثار فلاسفه پیش از خود بویژه ارسطو و فارابی استفاده کرده است ولی از دائرة تنگ تقلید بیرون جسته و نیروی نبوغ و ابتکار خویش را در تمام مسائل فلسفی بکار برده است. تحقیق و موشکافی وی در مسائل فلسفی بر کسانیکه آثار او را خوانده اند پوشیده نیست و مورد تصدیق و اذعان قاطبه دانشمندان شرق و غرب است و این گفته را مقایسه تعریف ابن سینا با تعریف اسلافش نیز تا حدی روشن میکنند :

ابن سینا فلسفه را بعبارة مختلف تعریف کرده است از آن جمله گوید :

(۱۵) رساله اخوان ص ۲۳ ج ۱ ص ۱۶ (۱۶) ایضا ص ۳۱۷ و ۳۴۲ ج ۱ ص ۱۳
(۱۷) مبادی الفلسفة القديمة رساله ما یغنیان یقدم قبل تعلم الفلسفة ص ۱۳ ج ۱ ص ۱۳

« الحكمة صناعة نظرية يستفيد منها الانسان بتحصيل ما عليه الوجود
كله في نفسه وما عليه الواجب مما ينبغي ان يكسبه فعله لتشرق بذلك نفسه
وتستكمل وتصير عالماً معقولاً مضاهياً للعالم الموجود وتستعد للسعادة
القصوى بالآخرة وذلك بحسب الطاقة الانسانية » (١٨)

یعنی : حکمت صنعتی است نظری که آدمی از آن ، به اشیا تکیه و چودش از تحت
قدرت و اختیار او بیرون است و به امور تکیه واجب و شایسته است که کردارش بدان آراسته
باشد ، علم بهر صانع ، تا بدین سبب نفسش بشرافت و کمال نائل آید ، جهان معقول
و علمی همانند جهان عینی و خارجی گردد ، برای دریافت سعادت قصوی در جهان
پسین آماده شود و البته تحصیل امور مذکور با اندازه توان انسانی است .
برای آنکه به فهم تعریف مذکور خوبتر آشنا شویم لازم است که پاره از مفردات

و جملات آنرا به ترتیب در زیر شرح دهیم .
۱ - تحلیل لغوی واژه فلسفه

در میان واژه حکمت و فلسفه گذشته از اختلاف لفظی ، دو تفاوت دیگر موجود
است یکی آنکه فلسفه ریشه یونانی دارد و حکمت ظاهراً کلمه ایست عربی . دیگری
آنکه حکمت در زبان عرب به معانی بکار رفته است که با معنای لغوی فلسفه فرق دارد
با وجود این اختلافات ، فلاسفه اسلام این دو کلمه را در اصطلاح خود مترادف
دانسته ، بیک معنی بکار برده اند و یکی را بر دیگری اطلاق کرده اند و این امر دارای
رمز و سری است ازینرو نگارنده نخست معنای لغوی دو کلمه مذکور را مختصراً
شرح میدهد و سپس ترتیب اطلاق حکمت را بر فلسفه روشن میکند .

فارابی در تحایل لغوی واژه فلسفه گوید : « کلمه فلسفه اصلاً یونانی و از کلمات
دخیل در زبان عرب است . این واژه در زبان یونانی « فیلسوفیا » بود و به معنای
دوست داشتن و گزیدن حکمت بر اشیا دیگر بکار میرفت و مرکب از دو کلمه است یکی
« فیلا » و دیگری « سوفیا » معنای واژه نخست محبت و گزیدن و ترجیح دادن و معنای
کلمه دوم حکمت است . فیلسوف از فلسفه اشتقاق یافته است و در زبان یونانی فیلسوف
را « فیلسوفوس » گویند ... و بر کسی اطلاق میشد که حکمت را دوست داشت و آنرا
بر همه چیز ترجیح میداد و فیلسوف - وس در نظر ریونیان کسی بود که حکمت را در
زندگی همیشه خوشتر از همه چیز میداد و در تمام عمر - رغبت - رضی - جز آن

نداشت (۱۹) و الخوارزمی گوید: «فلسفه از واژه یونانی یعنی فیلاسوفیا که معنایش محبت حکمت است مشتق شده و در هنگام تعریف این کلمه نخست بصورت فیلسوف در آمد و سپس از فیلسوف، فلسفه اشتقاق یافت (۲۰) سائر دانشمندان اسلام نیز مانند شهرستانی (۲۱) و ابن خلدون (۲۲) کلمه فلسفه را عیناً بصورت بالا تحلیل کرده اند،

باید گفت که تحلیل واژه فلسفه و فیلسوف آنسان که در کتب نویسندگان اسلام آمده است با گفتار نویسندگان مغرب زمین توافق دارد و برای نائید مطاب اینک رشته سخن را بدست را پورتر میدهیم: «واژه فلسفه (۲۳) و فیلسوف (۲۴) از فیوس (۲۵) که بمعنای دوستاند و صوفیا (۲۶) که به معنای حکمت است گرفته شده پس معنای فیلسوف دوستاند حکمت است و مردم یونان حکیم را سوفوس (۲۷) میگفتند و این کلمه در آغاز بر هر کسی که در رشته از فنون عقلی یا مادی تبحر داشت اطلاق میشد ازینرویک موسیقی دان ماهر و دریا نورد و رزید و نچار زبردست را سوفوس می نامیدند و سپس معنای این کلمه منحصر شد و فقط بر کسی که عقل سرشار داشت اطلاق میشد چون سقراط ظهور کرد خود را از باب تواضع و امتیاز از سقراطیان فیلسوف یعنی دوستاند حکمت فایده ... (۲۸) فولر در باره معنای فلسفه گوید: «واژه فلسفه از آغاز به مفهوم صیغی مستعمل بود. ظاهراً این کلمه، یا شاید کلمه فیلسوف را فیثاغورس (۲۹) فیلسوف یونان در قرن شش م استعمال کرده - الا اول - موسیله او که خود را

(۱۹) عیون الانبیا، فی طبقات الاطبا ج ۲ ص ۱۳۴ ج مطبعة و صبیح

(۲۰) معانیج العاوم ص ۷۹ ج مصر (۲۱) الملل والنحل ص ۱۵۵ ج مصر که بر حاشیه الفصل فی المال والاهواء والنحل چاپ شده. (۲۲) مقدمه ابن خلدون ص ۲۲۶ ج مصر

(۲۳) Philosophy (۲۴) Philosopher (۲۵) Philos (۲۶) Sophia

(۲۷) Sophos (۲۸) میادی الفلسفه تعریف احمد امین ص ۶-۷ چاپ چهارم مصر

(۲۹) Pythagoras این نام میگوید که فیثاغورس نخستین فیلسوف بوده و کس است

که نخستین بار حکمت را فلسفه نامید (الفهرست ص ۳۴۲ ج مصر ۱۳۴۸) ناگفته نباید

گذاشت که بعضی از محققان اروپا در این نسبت تردید کرده اند و معتقدند که قدیمیترین

استعمال این کلمه در اثر هیروودوتیو کیدیدیس به نظر رسیده است رک به انستیکلو

پیدیا آف بریتانیکا ص ۷۹۱ ج ۱۸

فیلوسوفوس (۳۰) یادو ستدار حکمت خوالد ، عمومیت یافت . پس از آن این اصطلاح و مشتق آن را در گفتگوهای روزمره یونانیان به کثرت میبایم که برای نشان دادن عشق به تفکر درباره اشیا و دارا بودن روش متفکرانه ، نسبت بحیات به صورت عمرمی بکار میرفت . اتفاقاً ، این همان معنای متداول و مشهور فلسفه و فیلسوف در امروز است ... (۳۱)

۲ - تحلیل لغوی واژه حکمت

این واژه به معانی گوناگون بکار رفته است : مراف جمهرة اللغة گوید : هر سخنی که تراپند دهد ، یا ازبیدی باز دارد ، یا بسوی مکرمتی فراخواند و یا از زشتی منع کند حکمت است ؛ (۳۲) مواف تاج العروس من جواهر القاموس (۳۳) و نویسنده مختار الصحاح (۳۴) و میر سید شریف (۳۵) و صاحب غیث اللغات (۳۶) و جامع العلوم (۳۷) و اقرب الموارد (۳۸) و فرید و جدی (۳۹) و الالب لویس معلوف (۴۰) حکمت را به معانی : دانائی ، گفتمنا روگردار درست ، بردباری ، پیامبری ، انجام دادن هر چیزی را در محاش ، داد ، چیزیکه آدمی را ازبیدی باز دارد ، سخن موافق با حقیقت ، درستی و متانتی ، آورده اند .

واژه حکمت در قرآن کریم مکرراً دیده میشود و در آنجا نیز به معانی مختلفی اطلاق شده است . مقال گوید : *تفسیر حکمت در قرآن مجید چهار گونه است . اول مواعظ قرآن چنانکه فرمود ما انزل علیکم من الكتاب والحكمة (۴۱) یعنی مواعظ قرآن . دوم فهم و علم چنانکه فرمود ولقد آتینا قمن الحکمة (۴۲) یعنی فهم و علم .*

Fuller: Hist. of Philosophy p.1 (۳۱) Philosophos (۳۰)

(۳۲) ج ۲ ص ۱۸۶ ج حیدرآباد دکن

(۳۳) ص ۳۰۳ ج ۸ ص ۱۵ ص ۳۰ و ۳۲ ج مصر

(۳۴) ص ۱۶۵ ج مصر ۱۳۲۸ (۳۵) ترجمان القرآن ص ۳۸ ج تهران

(۳۶) ص ۲۲۹ ج هند (۳۷) ص ۴۵ ج ۲ ج حیدرآباد دکن (۳۸) ص ۲۱۹ ج بیروت

(۳۹) کنز العلوم واللغة ص ۳۹۰ ج مصر (۴۰) التجدد فی اللغة والادب والعلوم ص ۱۴۲ ج بیروت (۴۱) آنچه فرو فرستاد بر شما از کتاب و علم - تفسیر شریف ص ۲۱۱ ج کابل

(۴۲) و هر آینه دایم ایمان را عقل مندی (حکمت) تفسیر شریف ص ۴۰ ج کابل

موم به معنای نبوت و پیامبری چنانکه فرمود فقد آتینا آل ابراهیم الكتاب والحكمة (۴۳) یعنی پیامبری. چهارم قرآن چنانکه فرمود: ادع الی سبیل ربك بالحكمة (۴۴) چرا حکمت را بر فلسفه اطلاق کردند؟

در سطور گذشته گ-فتیم که دانشمندان اسلام واژه یونانی «فیلا سوفیا» یا «فیلسوفوس» را در هنگام عربی نخست بصورت «فیاسوف» درآوردند و سپس از آن کلمه «فلسفه» را اشتقاق کردند و از آغاز در برابر واژه فلسفه حکمت را و در برابر کلمه فیلسوف حکیم را قرار دادند. این دو کلمه آنقدر بجای آمد و کلمه دیگر به کار رفت که اگر واژه حکمت و حکیم را بطور اطلاق ذکر کنند فوراً در ذهن دانش آموزان کلمه نخست فلسفه و از دوم فیلسوف بخطور می‌کنند. و شاید علت این امر دو چیز بوده: نخست آنکه دانشمندان ملل را عادت بر این رفته است که چون علمی را از زبان بیگانه اقتباس کنند کوشش می‌کنند حتی المقدور در برابر اصطلاحات زبان بیگانه، اصطلاحات جدیدی از زبان خود وضع نمایند ازینرو دانشمندان اسلام آنسان که در مقابل سایر مصطلحات فلسفی یونان، لغات عربی قرار دادند حکمت را نیز از باب وضع اصطلاح جدید، بر فلسفه اطلاق کردند، دو دیگر آنکه چون فلسفه در مورد تنفرو چشم اهل دین قرار گرفت، فلاسفه در اثر تبدیل اسم تحقیقات فلسفی به حکمت خواستند تا حدی از تنفر از باب دین کاسته باشند و به آنان چنین بفهمانند که در قرآن کریم از حکمت یاد شده و در بعضی آیات به اقسام نظری و علمی حکمت اشارت رفته است. (۴۵) ولی جامیان دین فریب این لهرنگ فلاسفه را نخوردند و پرده از رخسار خدعه آنان برداشتند چنانکه

(۴۳) به تحقیق دادیم به آل ابراهیم کتاب و علم -- تفسیر شریف ص ۷۶۸ ج ۱ کابل
 (۴۴) دعوت کن مردمان را بسوی راه پروردگار خویش بدانش. - تفسیر شریف ص ۴۷۶ ج ۲ گفتار مقاتل را در اینجا از مفا تیج الغیب مشهور به تفسیر کبیر ص ۲۶۰ ج ۱ مصر خلاصه و ترجمه کردیم چنان راجع به تفسیر و تأویل حکمت در قرآن کریم نگاه کن به تفسیر بیضاوی ص ۱۷۱ ج ۱ کراچی - الکشاف ص ۵۳۹ ج مصر - تفسیر البحر المحيط ص ۳۹۳ ج ۱ مصر - جامع البیان ص ۴۱۵ ج ۱ و ص ۵۵ - ۵۶ ج ۳ ج مصر - تفسیر جلالین ص ۳۳، ۳۷، ۴۰، ۷۷، ۸۵ ج ۱ هند.
 (۴۵) رنک به مفا تیج الغیب ص ۳۴۲ ج مصر - شرح هدایة الحکمة معروف به صدرای ص ۶ ج هند. درة التاج لغرة الدجاج بخش نخست ص ۶۹ ج تهران.

دالشمند معروف غزالی که در صفت مخالف فلسفه قرار دارد در این مورد گوید :
 « باید دانست که منشاء التباس علوم هذمیه به علم شرعیه این است که اسامی محموده
 را تحریف کردند و از روی اغراض فاسد آنها را به معانی که برخلاف مقصود
 صاف صالح و قرن اول بود تبدیل و نقل نمودند و اسامی مذکور عبارت از پنج کلمه است :
 فقه، علم، اوجید، تذکیر و حکمت. این نامهاییکو است و اشخاصیکه به معانی آنها
 موصوف اند، ارباب مناصب در دین، بشمار میروند ولیکن اکنون الفاظ مذکور به معانی
 ناپسندی بکار میروند و دلها را از مذمت اشخاصیکه به معانی مذمومه
 آنها منصف هستند تنفر دارند زیرا اطلاق این اسامی بر ایشان شهرت یافته است... »
 سپس غزالی به ترتیب معانی محمود و هذموم هر یک را شرح میدهد تا آنجا که
 راجع به حکمت میگوید : « پنجم از اسامی مذکور حکمت است و اسم حکیم
 بر پز شک، شاعر و ستاره شناس گفته میشود و حتی آرا بر کسیکه در کنار راه عمومی
 نشسته فرعه می اندازد اطلاق میکنند و حکمت آن است که خداوند در این گفته خویش
 « یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً » از آن ستایش
 کرده است و پیاپی بزرگ در باره اش گفته : « کلمة من الحکمة یتعلمها الرجل
 خیر له من الدنیا و ما فیها » پس نگاه کن که معنای حکمت چه بود (۴۶) و آنرا به چه معنایی
 بکار بردند... (۴۷) پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرنگی

۳- صناعت

صناعت نخستین کلمه ایست که این سینا آرا پس از راز : حکمت بکار برده
 است. این کلمه در لغت به معنای حرفت و پیشه آمده اما در عرف عام، علمی را
 گویند که به کیفیت عملی تعاق داشته، از راه مزاولت و تمرن در آن حاصل شود.
 در عرف خاص بر دانشی که از طریق تمرن در عمل یاد و نرسد و مزاولت

(۴۶) مقصود غزالی از معنای حقیقی حکمت همان مفاهیمی است که مفسران بزرگ
 در تائیل و تفسیر حکمت گفته اند و در باب فهم قرآن این روایت را از ابن عباس
 نقل کرده است که او میگفت مراد از حکمت در آیه « من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً
 کثیراً » فهم قرآن است - احیاء علوم الدین ص ۲۰۶ ج ۱ ص ۱ مصره چنان راجع به عقیده
 غزالی در معنای حکمت نگاه کن به : المقصد الاثنی فی شرح اسماء الله الحسنى ص
 ۵۷ ج مصر (۴۷) رت به احیاء علوم الدین ص ۲۴ ج ۱ ص مصر .

در آن بدست آید، اطلاق مهیگر در بدلیکه هر علمی را که انسان در آن ممارست کند، بحدیکه پیشه او شد صناعت خوانند (۴۸) ازین رو ابن سینا فلسفه را به صناعت نظری تعبیر کرد :

۴- نظریه

برای آنکه مقصود از کلمه صناعت که در تعریف ابن سینا آمده است بخوبی روشن شود لازم است که کلمه نظریه را که پس از آن ذکر شده مختصراً شرح دهیم. واژه نظری و عملی در اصطلاح فلاسفه اسلام در سه جا به سه معنای بسیار میروند :

نخست آنجا که علوم را بطور کلی طبقه بندی میکنند میگویند علوم بر دو قسم است نظری و عملی؛ مقصود از علوم نظری دانشهائی است که به کیفیت عملی تعلق ندارد و از عملی علوم است که به کیفیت عملی ارتباط دارد.

دو دیگر در تقسیم حکمت چنانکه گویند حکمت دو گونه است نظری و عملی و مراد از نظری در اینجا علم به احوال امور است که هستی آنها از تحت قدرت و اختیار مابرون است مانند علم به احوال زمین و آسمان و نظایر آن و از عملی علم به احوال اشیائی است که وجود آنها مربوط به قدرت و فعل ما است مانند علم به حسن عدل و قبح ظلم :

سه دیگر در تقسیم صناعات چنانکه گویند صناعت یا عملی است یعنی حصول آن به ممارست و تمرین در عمل توقف دارد و یا نظری است یعنی حصولش به ممارست و تمرین نیازمند نیست. اکنون که معنای کلمه صناعت و نظری گفته آمد توان گفت که مقصود از کلمه «نظریه» در تعریف ابن سینا همان معنای سوم است. چه کلمه صناعت در تعریف به منزله جنس و نظریه در حکم فصل است و حکیم ابن سینا با افزودن این کلمه صنائع جزئیه را مانند صنعت نوشتن و دوختن و چیز آن از تعریف حکمته خارج کرد. (۴۹)

۴۸- تنویرالعلماء ص ۲۵۳ چ - حیدرآباد دکن - التعریفات ص ۹۰ ج ۱ - استانبول رساله صنایعیه

ص ۲-۱ چاپ تهران المجدد ص ۴۵۲ چاپ بیروت

۴۹- تعلیقه ملاحظه در الهیات شفا ص ۲ چاپ ایران - کشف الظنون ص ۱۲ ج ۱ چاپ استانبول

۵ و تصیر عالمه و تولا مضا هیآ لله العالم الوجود

فلا سفه مشاء رادر صدور کثرت از ذات احدیست عقیدت خاصی است که با اندیشه
 حاکم ای اشراق تفاوت دارد و در کیفیت صدور کثرت از خداوند چنین گفته اند که
 بحکم قاعد: «الواحد لا یصدر منه الا الواحد» در مرتبه نخست از خداوند
 عقل اول پدیدار گردید و سپس از واجب بواسطه وجهت و چو دعقل اول، عقل دوم و بواسطه
 ماهیت آن، فلک نخستین صدور یافت و به همین ترتیب بواسطه عقل دوم، عقل ثالث
 و فلک دوم در میان آمد.... (۵۰) پس کمال نهائی انسان در نظر آنان، آن است که
 وی جهان خارج را به ترتیبی که خداوند بوجود آورده و با همان هیأتی که آنها را
 ایجاد کرده است یک یک ادراک و تعقل کند و صور ذهنی که برایش از عقل
 موجودات حاصل میشود باید مرتب به ترتیب جهان خارج بوده به آن مطابقت داشته باشد
 پس آدمی در این صورت جهانی است عقلی مانند جهان خارج. از آنجا که مجموعه
 صور ذهنی او قائم به نفسش هست گفتند نفس آدمی جهان معقول است - مانند جهان
 خارج گردد چنانکه شاعر گوید:

هر آنکس ز دانش برد تو شده ای «جهانی» است بنشسته در گوشه ای

روان چون ز دانش شد آراسته «جهانی» بود هر زهر خور آراسته

۶- و ذاك بحسب الطاقة الانسانية

مقصود از افزودن جمله بالا در تعریف حکمت اشاره بدین نکته است که موجودات
 جهان بسیار و لاتعد و لانهی است و استعداد بشر محدود ازینرو نمی تواند علم
 باحوال جمیع موجودات حاصل کند. پس تا آنجا که توانش پاری میکند
 در شناخت حقیقت اشیا بکوشد. ازینروست که آدمی فقط به فهم قسمتی از حقائق
 جهان موفق میشود؛ علم و احاطه به احوال جمیع موجودات برای او مقدور نیست
 و چنین علمی و بزرگ خدا است

۵۰۵ رجوع کن به شرح اشارت اغواجه نصیر الدین الطوسی و الامام فخر الدین رازی

ص ۴۳-۴۹ ج ۲ چاپ مصر - لباب الاشارات ص ۱۱۲ چاپ مصر.

اکنون که معانی بعضی از مفردات و جملات تعریف این سینا را باز نمودیم برخی از مزایای آنرا مورد توجه قرار میدهیم. این سینا در تعریف مذکور دقت بسزایکار برده و نکات دقیق تعریف منطقی را در آن، گالار عایت کرده است بعبارت دیگر تعریف وی جامع الافراد و مانع الاغیار است ازینرو از مقایسه این تعریف، با تعریف افلاطون، ارسطو، فارابی و اخوان الصفا نتایج زیر بدست می آید:

نخست آنکه این سینا در تعریف مذکور نا آجا که بر نگارنده نانون این سطور معلوم است از هیچکس بیرونی نکرده است و از طریق تصرف در تعریفات حکمای سابقین الذکر چنانکه شیوه بعضی از متأخرین است تعریف جدیدی بدست نداده بلکه آنچه را که خود در باره ماهیت فلسفه دریافته در قالب کلمات و عبارات رسما در آورده است و دانش آموز زهرک هرگاه بدین تعریف اندکی تأمل کند درمی یابد که حکمت چیست و از چه چیز بحث میکند:

دوم آنکه فلسفه در مرحله نخست بدر قسم نظری و عملی تقسیم میشود و این سینا در تعریف خود بدین در قسم اشارت کرده است زیرا جمله « ما علیه ا لوجود کماه فی نفسه » بر حکمت نظری دلالت دارد چه مقصود از آن اشیائی است که وجود آنها از تحت قدرت و فعل ما بیرون است قسم نظری از همین اشیاء بحث میکند و جمله « و ما علیه الواجب مما ینبغی ان یکسبه فعله » اشاره به حکمت عملی است زیرا مفاد جمله مذکور آن است که آدمی نخست به افعال شا بسته و اعمال نا شا بسته علم بهم رساند و سپس قسم نخست را انجام دهد و نوع دوم را ارك کند و حکمت عملی در باره افعال و اعمال ما بحث میکند. برای آنکه این مطابق خوبتر روشن شود گفتار خود این سینا را از دانشنامه می آوریم: « هر علمی را چیزی هست که اندر آن علم از حال وی آگاهی جویند و چیزها دو گونه است: یکی آن است که هستی وی بفعل ماست و یکی آنست که هستی وی له بفعل ماست مثل نخستین کردارهای ما و مثال دوم زمین و آسمان و حیوان و نبات. پس علمهای حکمت دو گونه بوند: گونه بی آن بود که از حال کنش ما آگاهی دهد و این علم را علم عملی خوانند... و دیگر آن بود که از حال هستی چیزها ما را آگاهی دهد... و این را علم نظری خوانند... (۵۱) پس خواننده وقتیکه به خواندن تعریف این سینا آغاز کند از همان آغاز فوراً متذقت میشود که فلسفه

دارای دو جزء است و علاوه بر آن مقصد آندو جزء را اوز در می یابد چه د و جمله مذکور در حقیقت معرف حکمت نظری و عملی است کمالاً بخفی علی ذوی الانهام. د پیگر آنکه در تعریف مذکور به غایت فلسفه نیز اشارت رفته چه جمله «وتصبر عالماً معقولاً مضاهياً للعالم الموجود» ما را بدین امر آگاه میکند. پیشینیان را عادت بر این بود که برای هر علمی پیش گفتاری قرار میدادند و در آن پیش گفتار از تعریف علم و موضوع و غایت و فائده آن بحث میکردند و متعالم و ون به فرا گرفتن آن علم آغاز میکرد از تعریف علم تا حدی به ماهیت آن پس میبرد و فوراً این پرسش برایش پیش میآمد که غایت و فائده آن چیست؟ لابد سطوری چند را مرور میکرد تا بد کر غایت و فائده آن میرسید ازینرو دانشمندان بزرگت برای آنکه برای اش آموزش مجل این پرسش را باقی نگذارند در تعریف علم جمله ای که حاکی از غایت و فائده آن باشد می افزودند بنا بر این ابن سینا جمله «و تصبر عالماً معقولاً مضاهياً للعالم الموجود» را به همین منظور در تعریف فلسفه اضافه کرد. ناگفته نماند که بعضی از ملاحران فلسفه را با در نظر گرفتن عبارت مذکور چنین تعریف کرده اند: الحکمة صیرورة الانسان عالماتقياً مضاهياً للعالم العینی ۵۳

محمد اسماعیل مباح غرچستانی

پیشگاه علم و اندیشه

پرتال جامع علوم انسانی

دل گر چه درین بادیه بسیار شناخت
 اندر دل من مزار خورشید بتافت
 یکموی ندانست ولی موی شکافت
 آخر بکمال ذرّه راه نیافت

از قعر گل سیاه نا اوج زحل
 بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل
 کردم همه مشکلات گیتی را حل
 هر بند گشاده شد مگر بند اجل
 ابن سینا